

خاطراتی از خانم زرینه میرمیرانی

همسر زنده‌یاد دکتر نصرت‌اله صحت‌نیاکی

من زرینه میرمیرانی، دیپلمه، همسر دکتر نصرت‌اله صحت‌نیاکی، متولد ۱۳۱۸ در شهر آمل مازندران هستم. بهترین خاطرات زندگی‌م را از حدود ۵۰ سال زندگی در ملائانی و اهواز دارم. در سال ۱۳۳۵ بعد از ازدواج، شمال سرسبز و زیبا را ترک کردم و وارد شهر خشک و گرم بلکه داغ اهواز شدم. خاطریم هست که بعد از دو سال زندگی در اهواز، به همسرم گفتم که بهتر نیست برای کار و زندگی به کرج یا تهران برویم. هیچ‌وقت جواب ایشان را از یاد نمی‌برم، گفت: متقاضی کار برای آنجا زیاد است. اگر همه به مرکز بروند، پس چه کسی باید به اینجا برسد؟

قابل به ذکر است که پیش از آمدن به اهواز، دکتر صحت با کسب رتبه اول در دانشسرای کرج، بدون کنکور وارد مقطع لیسانس دانشکده علوم تهران شد و فوق‌لیسانس خود را نیز از همانجا دریافت نمود. اوایل دهه ۶۰ میلادی هنگامی که در ملائانی بودیم، برای اخذ مدرک دکتری به فرانسه، شهر تولوز رفتیم و پس از سه سال به ملائانی بازگشتیم.

یادم می‌آید که وقتی دانشکده کشاورزی شروع به کار کرد، در خیابان نظامی اهواز بود. اتفاقاً ما هم در همان خیابان ساکن بودیم. همسرم که از آموزش و پرورش منتقل شده بود، به همراه دکتر مهدوی، دکتر جوادی و دو نفر دیگر، کادر علمی دانشکده را تشکیل می‌دادند. دکتر راثی هم بعداً به آنان پیوست.

بعد از چند سال، با آمدن آمریکایی‌ها، دانشکده کشاورزی را به ملائانی انتقال دادند و خانه‌هایی را نیز برای استادان ساختند. در ابتدا، ریاست دانشکده با دکتر موریل بود و بعد از آن جای خود را به دکتر لاستر داد. ما با خانواده دکتر موریل همسایه بودیم. ایشان بسیار مهربان بودند.

در بدو تأسیس دانشکده در ملائانی به غیر از ما، دکتر درویش و دکتر رستمی هم بودند. بعدها دوستان دیگری از جمله دکتر کاوه، دکتر حجت، دکتر نادری، دکتر تیرگری، دکتر جراح‌باشی، دکتر قبادیان، دکتر میرعمادی، دکتر نورمحمدی و دکتر صدقی نیز به جمع ما پیوستند. البته دوستان بزرگوار دیگری نیز بودند که حافظه من یاری نمی‌کند. در ضمن ریاست هیئت امنای دانشکده کشاورزی ملائانی با اشرف پهلوی بود که سالی یک بار برای بازدید به آنجا می‌آمد.

از آنجایی که در ملائانی مدارس مناسبی وجود نداشت، بچه‌ها هر روز با سرویس به اهواز می‌رفتند و برمی‌گشتند. چون تعداد خانواده‌ها زیاد نبود، نسبتاً همه با هم دوست بودیم و همیشه دور هم بودیم. یادم می‌آید که یک بار در سال من شله‌زرد درست می‌کردم و همه همسایه‌ها با بشقاب و قاشق خودشان به چمن جلوی خانه ما می‌آمدند و دور هم بودیم. بچه‌ها بازی می‌کردند و بزرگترها هم تا پاسی از شب با هم وقت می‌گذراندند.

گاهی نیز مسابقات بسکتبال بین تیم دانشجویان و تیم کارکنان آمریکایی برگزار می‌شد که ما خانم‌ها برای تشویق دانشجویان به محل مسابقات که در فضای باز و زمین معمولی بود، می‌رفتیم.

در بین کادر آمریکایی، دو دختر خانم بودند که در دانشکده زبان انگلیسی تدریس می‌کردند. خیلی زحمت می‌کشیدند به طوری که در وقت بیکاری، به بومی‌های ملائانی خیاطی و کارهای هنری یاد می‌دادند. تا جایی که به خاطر دارم، یکی از آنها شلالا نام داشت که بعدها شنیدم در پارلمان آمریکا موقعیت مهمی داشته و از ایران و ایرانی‌ها دفاع کرده است.

در آن زمان جشن‌های زیادی از جمله چهارشنبه سوری و نوروز برگزار می‌شد. گاهی هم دانشکده مهمانی دسته جمعی در محل باشگاه ترتیب می‌داد. باشگاه دانشکده، علاوه بر رستوران، استخری داشت که پاتوق بچه‌ها و

خانواده‌ها در هوای همیشه گرم ملاثانی بود. در اینجا بد نیست یادى کنیم از آقای سبزی‌پور، آشپز بسیار ماهر رستوران دانشکده.

در این زمان تعداد استادان زیادتر شده بودند از جمله دکتر الماسی، دکتر عظیمی، دکتر میرعمادی، دکتر کاشانی، دکتر نفیسی، دکتر پاشایی، دکتر آل‌احمد که پزشک دانشکده بودند و خیلی به داد ما می‌رسیدند. مهندس موسوی که یار و یاور همسرم بودند و با هم کار می‌کردند. ایشان بعدها مدرک دکترا را هم گرفتند. دکتر مصدق، دکتر اهدایی و دکتر ابن‌جلال نیز که زمانی خود از دانشجویان دانشکده ملاثانی بودند، به کادر علمی پیوسته بودند. اساتید دیگری نیز بودند که نام آنان را فراموش کرده‌ام.

...در زمان ریاست دکتر جامعی، جشن فارغ‌التحصیلی دانشجویان را در باشگاه دانشکده گرفتند. جشن بسیار مفصلی بود. خانواده‌اساتید هم حضور داشتند. موزیک توسط دانشجویان نواخته می‌شد. هیچ‌وقت یادم نمی‌رود که یکی از دانشجویان به روی سن رفت و هنرمندانه حرکات و صدای استادان را تقلید کرد و مورد تشویق همگان قرار گرفت. در آخر گفت که فقط یک استاد باقی مانده که جرئت تقلید حرکات ایشان را ندارم. همه دانشجویان فریاد زدند، دکتر صحت.

دکتر اصلاً نمی‌توانست وجود مگس و صدای وز وز آن را در اتاق تحمل کند. برای همین وقتی مگس کش در دسترس نبود، با تبحر خاصی در یک حرکت مگس را با دست می‌گرفت. دانشجوی مذکور به اصرار این حرکت را انجام داد و مورد تشویق و خنده حضار قرار گرفت. یادم می‌آید در پایان دکتر به سمت او رفت و با روی گشاده در آغوشش گرفت.

مدتی بعد دانشکده ملاثانی تحت عنوان زراعت و دامپروری به کار خود ادامه داد و دکتر به دانشکده علوم اهواز منتقل شد و قسمت باغ‌بوتانیک را دایر کرد و در آنجا مشغول تدریس شد.

خانواده دیگر اساتید نیز به کوی استادان دانشگاه منتقل شدند. یک آپارتمان کوچک دوخوابه نیز نصیب ما شد. اوایل من گاهی غر می‌زدم که با وجود سه بچه می‌بایست خانه چهار و یا سه‌خوابه به ما می‌دادند. ولی دکتر طبق معمول می‌گفت عیبی ندارد. البته بعد از یکسال، مشکل خانه کوچک ما حل شد چون ما برای فرصت مطالعاتی به مدت یکسال به انگلستان رفتیم و در آنجا دختر و پسر ۱۵ و ۱۲ ساله‌مان را برای ادامه تحصیل در شبانه‌روزی گذاشتیم و با دختر کوچکترمان به همان خانه دوخوابه برگشتیم. بچه‌ها برای تعطیلات تابستان به ایران می‌آمدند و ما سه ماه تعطیلات تابستان را به شمال و بیلاقمان رینه می‌رفتیم.

سطح زندگی و امکانات ما در کوی استادان اهواز با ملاثانی بسیار فرق داشت. مدرسه بچه‌ها به خانه نزدیک بود به طوری که پیاده رفت و آمد می‌کردند.

دورهمی‌های خانوادگی با دوستان قدیم و جدید ادامه داشت. من به اتفاق دو تن از خانم‌ها، در انجمن خیریه شهر اهواز فعالیت داشتیم. تا قبل از انقلاب، مسابقات و جشن‌های دانشجویی هر سال برگزار می‌شد. جشنهای چهارشنبه سوری بچه‌ها، بسیار مفصل همراه با نمایشنامه و باله در محل مدرسه یا آمفی تئاتر دانشگاه انجام می‌شد.

با شروع جنگ، زندگی همه به هم ریخت. ماه‌ها با نگرانی از بمباران هوایی عراقی روز و شب را می‌گذراندیم، تا این که عراقی‌ها به ۲۰ کیلومتری اهواز رسیدند و دستور تخلیه کوی استادان داده شد. به اجبار خانه و زندگی را رها کردیم و تنها با یک ساک به تهران به خانه اقوام رفتیم. وارد خاطرات جنگ نمی‌شوم که هم غم‌انگیز است و هم از حوصله خواننده خارج است.

متأسفانه اهواز دیگر اهواز قدیم نشد. اکثر اساتید به شهرهای دیگر انتقالی گرفتند. فکر می‌کنم سال دوم جنگ بود که دکتر بازنشسته شد و ما در شمال ساکن شدیم.

دو سال بعد، دکتر مجدداً دعوت به همکاری با دانشگاه اهواز شد. همزمان دانشکده کشاورزی کرج نیز از ایشان دعوت به همکاری کردند ولی ترجیح دادند به اهواز بروند. می‌گفت: اهواز هنوز خانه من است و بچه‌های آنجا، بچه‌های من هستند. من تا توان تدریس دارم، به بچه‌های خودم درس می‌دهم.

از آنجایی که شهر اهواز هنوز وضعیت عادی نداشت، من و دخترم در آمل ماندیم و دکتر نیز در مهمانسرای دانشگاه ساکن شد. من ماهی یکبار به اهواز می‌رفتم و برایش غذا درست می‌کردم چون غذای بیرون را نمی‌خورد. شرایط بسیار سختی بود ولی به عشق تدریس تحمل می‌کرد. نمی‌دانم این وضعیت چند سال ادامه داشت تا اینکه دیگر خستگی کار فشار آورد و به شمال بازگشت.

متأسفانه دو سال بعد در سال ۱۳۷۶ دکتر از دنیا رفت. در مراسم تدفین من گفتم که این مرد عاشق اهواز و آموختن و آموزش بود. خود یک کتاب سرشار از تجربه، از خودگذشتگی و صبوری بود. هیچ چیز را برای خودش نمی‌خواست. بجز پست سرپرستی دانشسرای عالی اهواز، هیچ‌گاه ریاست را قبول نکرد زیرا معتقد بود ریاست با سیاست همراست و او را از آموزش دور می‌کند.

بعد از فوت دکتر، من تصمیم گرفتم برای ازبین نرفتن مقادیر زیادی جزوات، مقالات، کتابهای علمی و گیاهان خشک جمع‌آوری شده، آنها را به دانشکده علوم اهواز اهدا کنم. خوشبختانه دانشکده هم استقبال کرده و وانتهی را برای این امر به آمل فرستادند. در بین این جزوات، کتاب نیمه‌کاره گیاهان دارویی دکتر هم بود که اواخر بر روی آن کار می‌کرد. البته از سرانجام آن خبری ندارم.

در اینجا جا دارد از آقای سیدی که خیلی لطف داشت و در غیاب من امور اداری مربوط به بعد از فوت دکتر را تقبل کرد، تشکر کنم. هر بار که مزاحم ایشان می‌شدم، به‌جای پسرم کارها را انجام می‌داد.

از عوامل دانشگاه نیز متشکرم که در گردهمایی که برای تقدیر از اساتید ترتیب داده بودند، از من نیز دعوت کردند. یادم می‌آید در بدو ورود فقط تعداد معدودی از آشنایان قدیم را شناختم تا اینکه آقای بسیار شیک و نازنینی که متأسفانه نامشان را بخاطر ندارم، گویا من را شناخت. گفت که خود و اکثر حاضران در سالن، از شاگردان استاد بوده‌اند که حال، همگی از اساتید دانشگاه می‌باشند. در آنجا بود که واقعاً به دکتر افتخار کردم و به‌خودم گفتم که ایشان حق داشت که این جوانان و استادان نازنین را دوست داشته باشد و با وجود سن بالا در گرما، جنگ و گرد و خاک اهواز تا توان داشت به خدمت ادامه دهد.

هنگامی که بچه‌ها را برای ادامه تحصیل به خارج فرستادیم، دکتر همیشه به آنها یادآور می‌شد که شما با پول این ملت درس می‌خوانید و باید پس از اتمام درس به ایران برگشته و به کشور خدمت کنید. دختر بزرگم، سونیا، پس از گرفتن دکترای کامپیوتر به ایران برگشت و در دانشگاه شریف مشغول تدریس شد. پسر، افشین، نیز با اخذ دکترای هیدرولیک، ابتدا در دانشگاه کرج و بعد در سازمانهای خصوصی مشغول به کار گردید. ولی متأسفانه پس از فوت دکتر و عدم رضایت شغلی و زندگی، هر دوی این فرزندانم با خانواده‌هایشان به دیار فرنگ رفتند. اما دختر کوچکم، نیلوفر، با همسرش یار و یاور من هستند.

در انتها از شما ممنونم که مرا بردید به بهترین و در جایی تلخ‌ترین دوران زندگی. خوشحالم که به اصرار شما در این ایام قرنطینه توانستم بخشی از خاطراتم را با وجود انشا و املاهای ضعیف بنویسم. البته به خودم نیز امیدوار شدم که در سن ۸۰ سالگی هنوز حافظه‌ام یاری می‌کند. هر چند که متأسفانه تاریخ‌ها را هر چه فکر کردم به خاطر نیاوردم.

با آرزوی موفقیت و سلامتی برای شما جوانان که عهده‌دار این میراث علمی فرهنگی هستید. موفق باشید و پایدار

در ادامه، مطالبی کوتاه برای آشنایی با مرحوم دکتر صحت نیاکی آورده می‌شود:

آشنایی کوتاه با زنده‌یاد دکتر نصرت‌اله صحت نیاکی

درگذشت ۱۳۷۶

دکتر صحت نیاکی در سال ۱۳۰۱ در شهر آمل استان مازندران به دنیا آمد. پس از گرفتن مدرک سیکل به تهران رفت و در سال ۱۳۱۹ گواهینامه آموزشی خود را از دانشکده کشاورزی کرج با نمرات عالی دریافت نمود و بدون کنکور وارد مقطع لیسانس علوم طبیعی دانشسرای عالی تهران گشت. پس از فارغ‌التحصیلی، در سال ۱۳۲۳ راهی شهر اهواز شد و جذب آموزش و پرورش آنجا گردید. ایشان سالهای زیادی به‌عنوان دبیر در دانشسرا و دبیرستان شاهپور و دبیرستان فرهنگ اهواز به تعلیم و تربیت جوانان پرداخت. به‌طوری که در سال ۱۳۳۴ به پاس خدمات ایشان به عنوان ریاست دبیرستان فرهنگ، به نشان درجه سوم فرهنگ نائل آمد در سال ۱۳۳۵ به دانشکده کشاورزی اهواز منتقل شد و پس از احداث سایت دانشکده در ملاثانی، جزو اولین استادانی بود که به کادر علمی آنجا پیوست. سالها بعد برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در سال ۱۳۴۶ مدرک دکترای خود را در رشته گیاه‌شناسی از دانشگاه تولوز کسب نمود. با بازگشت به ملاثانی، آزمایشگاه و باغ بتانیک دانشکده را پایه‌گذاری نمود و دانشجویان زیادی را آموزش داد که بعدها وارد کادر علمی دانشگاه شدند. ایشان در سال ۱۳۵۳ به دانشکده علوم دانشگاه جندی شاپور اهواز پیوستند و به تحقیقات و پژوهشهای شان ادامه دادند.

تا سال ۱۳۷۴ به خدمات شان به عنوان استادی عاشق تعلیم و تربیت، در شهری که ۵۰ سال از عمرشان را بی‌دریغ وقفش کرده بودند، به کارشان ادامه دادند. در سالنامه فرهنگ که مربوط به سال ۲۳-۲۴ است عنوان شده که دکتر نصرت‌اله صحت نیاکی لیسانسه علوم طبیعی معاون دبیرستان شاهپور و دبیر علوم طبیعی است. حتی اشاره شده که او از دبیران جدی و کاردان است. همچنین در سال ۱۳۳۶ از سوی شرکت نفت یک قطعه زمین به دانشکده کشاورزی اهدا شد و استاندار وقت خوزستان آقای صمصام کلنگزنی آن را انجام دادند. ایشان سرانجام در سن ۷۵ سالگی در سال ۱۳۷۶ دار فانی را وداع گفتند.

(لازم به توضیح است که زندگینامه ایشان در ویژه‌نامه تاریخ شفاهی دانشگاه شهید چمران اهواز جلد اول آمده است).